

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم‌رستمیان مقدم
مدیر مسئول: حامد شمس
سر‌دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر‌دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
مدیر فنی: پیمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، صدرا محقق، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلामी
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضا عبدالوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
نظارت چاپ: عبدالله محمدی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمدرضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۸۵۱۷۰۰۸۵-۶
نمابر: ۰۸۵۱۷۰۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک:۰۹۱۰۸۵۱۷۰۸۸

• زیر پست شهر-۳۸ •
• نسرین ظهیری •

به خاطر بادبادک

بادبادک‌های بزرگ میان شاخه‌های نورسته چنارهای یسر خیابان سالخورده ولی عصر گیر کرده‌اند. بادبادک‌هایی با گوشواره‌های چندمتری و قرقره‌های غول‌پیکر که به همت شهرداری تهران میان درخت‌های کهنسال جاگذاری شده‌اند تا خاطرات مسافره‌های نوزوی پایتخت راقلقلک دهند. هر چند درخت مهمان یک بادکنک رنگی است، باد می‌پیچد میان شاخه‌ها و بادبادک‌ها هوایی می‌شوند. عابران خیابان سربالا راه می‌روند. نگاهشان گیر می‌کند به رنگ‌های شاد بادبادک‌ها و خاطرات و خوشحالی‌های کودکی گریبانگیرشان می‌شود. یکی از بادبادک‌ها روی درخت جلو در مهدکودک «ترنم» جاسازی شده است. تعطیلات تمام شده و صدای فریاد مهدکودکی‌ها پیاده‌رو را برداشسته، اما این همه ماجرا نیست. دخترک چهارساله‌ای پای درخت چمباتمه زده و با التماس و اصرار مادرش از جا جم نمی‌خورد. او خواسته‌ای نه‌چندان کوچک دارد: بادبادک بزرگ را می‌خواهد: «تا اینو نیاری پایین و به من ندی ببرمش مهدکودک، بلند نمی‌شم.» مادر روزان کارش به التماس هم می‌کشد: «بلند شو ببریم، دریم شده! اینا مال ما نیست. بادبادک واقعی هم نیست، نمیشه باهاشون بازی کرد.» اما مرغ روزان یک پا دارد. از جایش تکان نمی‌خورد. گریه می‌کند و هربار دندش را دراز می‌کند سمت بادبادک. کارگرهایی که مشغول تعمیر فاضلاب کنار خیابان هستند هوشانشان جمع روزان می‌شود. یکی جلو می‌آید. با دست‌هایش اشاره می‌کند به صادر روزان. کارگر لال است و با ناگاشی حرف می‌زند. دست‌هایش را آب می‌زند و لباس‌هایش را می‌تکاند. روزان را بغل می‌کند و دخترک روی شانه‌های پهن مرد می‌ایستد و درخت را تکیه‌گاه می‌کند و دست‌هایش را می‌کشد تا دستش به قرقره‌های بزرگ می‌رسد و می‌تواند گوشواره‌های بادبادک را بگیرد. دخترک در رنگ می‌کند و از آن بالا بادبادک را برانداز می‌کند و مطمئن می‌شود که به دردبازی نمی‌خورد و راضی می‌شود بیاید پایین و برود مهدکودک. کارگر دست‌هایش را برای روزان تکان می‌دهد و لحظه‌ای می‌ایستد، رقص بادبادک را میان شاخه‌ها و ارانداز می‌کند. بعد می‌رود سراغ کارش. از آن‌رو خیابان هم می‌شود کارگری را دید که هربار کلنگ را بلند می‌کند، نیم‌گاهی می‌کند به بادبادک میان شاخه‌های بهارزده و چیزی ته چشم‌هایش برق می‌زند.



شعار بیست و نهمین نمایشگاه کتاب تهران مشخص شد

سخنگوی شورای سیاست‌گذاری بیست و نهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از مشخص شدن شعار اصلی این دوره از نمایشگاه خبر داد. علی‌اکبر اشعری با اعلام این خبر به مهر گفت: «در جلسه شورای سیاست‌گذاری نمایشگاه کتاب تهران، شعار این دوره از نمایشگاه مشخص شد. بر این اساس، «فردا برای خواندن دیر است.» شعار امسال نمایشگاه است.» بیست و نهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از ۱۵ تا ۲۵ دی‌ماه‌پشت در مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب برگزار می‌شود. مجموعه شهر آفتاب در اتوبان خلیج فارس، روبه‌روی حرم مطهر امام خمینی (ره) قرار دارد.

۱۶ | آنتیپو

جایی برای حرف‌های خودمانی

تئاتری با طعم خنده و قتل!



«مضحکه شبیه قتل» نام نمایشی است به کارگردانی حسین کیانی که هرروز ساعت ۲۰:۳۰ در تئاتر باران روی صحنه می‌رود. نمایش «مضحکه شبیهه قتل» که از بهمن‌ماه سال گذشته اجرا دارد، نشانه‌هایی از ایرانی بودن دارد که با زبانی کمیک به تمسخر و نقد دوران قجری می‌پردازد. دنبای قجرها که اغلب دست‌مایه آثار تصویری و نمایشی بوده در اینجا نیز تاریخ‌اثراتشکلی می‌دهد. ناصرالدین‌شاه ترور شده و در بلبشوی پس از مرگش دو بیوه او تصمیم می‌گیرند دو نوع مراسم کمیک آن است. کمدی آن هم از نوع ایرانی‌اش چیزی است که این روزها نایاب است. اجرای این نمایش کمیک تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۹۵ تمدید شده است. پس تا دیر نشده به تئاتر باران واقع در خیابان فلسطین، پایین‌تر از خیابان انقلاب، پلاک ۲۹۲ بروید و نمایش را ببینید.

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

معلمی که قهرمان شد...



بودن مسیر و نبود امکانات کافی مصدومان با تاخیر به بیمارستان رسیده‌اند.» وی همچنین درباره دیوار مخروبه مجاور مدرسه گفته: «مدیر مدرسه بارها به صاحب‌خانه تذکر ترمیم داده و وی را در جریان حوادث احتمالی گذاشته بود، اما متأسفانه به دلیل وضعیت مالی ساکنان این روستا صاحب‌خانه قادر به ترمیم آن نبود و طی چند روز اخیر به دلیل بارش باران این دیوار استحکام خود را از دست داده بود.» مراسم خاکسپاری حمیدرضا گنگوزی، صبح روز دوشنبه هفته‌پیش با حضور مقامات محلی از جمله معاون استان دار سیستان و بلوچستان، مدیر کل آموزش و پرورش استان، و نماینده خاش در مجلس شورای اسلامی در روستای گزو پشتکوه برگزار شد. همین ماجرا او را به بیمارستان می‌رساندیم، ماشینی دنبال داشت. بسیاری از کاربران در توئیتر، فیس‌بوک و اینستاگرام در این رابطه مطالبی نوشتند. برخی در ستایش این معلم فداکار نوشتند، برخی کمبود و نبود امکانات در این منطقه محروم را نقد کردند و برخی هم جزئیات جدیدی از حادثه را منتشر کردند. محمدحسین نجاتی، خبرنگار، در توئیتر خود در این باره نوشت: «همکار معلم سیستان و بلوچستانی روایت مهمی از مرگ او دارد: آمبولانس نبود، با پراید او را به بیمارستان می‌رساندیم، ماشینی پنجر شد و حمیدرضا جان داد.» اکانت توئیتر منسوب به حسن روحانی، رئیس‌جمهور، هم با گرمی داشت یاد این معلم نوشت: «یادو نام حمیدرضا گنگوزی که #معلمی که با نانرا جان خود به همه ما درس #شجاعت و #فداکاری آموخت، جاودان باد.» کاربری به نام کیوت السلطنه هم در توئیتر خود درباره این ماجرا اینطور نوشت: «مسلمانون معلم قهرمان یز زریگه، ولی کاش روزی برسه که دیگه نیازی به اینجور قهرمانی‌ها نباشه و همه معلم‌ها پای تخته‌سیاه قهرمانی‌شون رو ثابت کنن.»

برخی از کاربران هم به عدم پوشش رسانه‌ای قابل توجه این

• هشنگ •
• صدرا محقق •

در اولین هفته کاری سال ۹۵، خبرها و موج‌های فراگیر زیادی در شبکه‌های اجتماعی راه افتاد اما یک خبر بیش از همه دیده شد و کاربران بیشتری درباره‌اش نوشتند. خبری به این شرح: «حمیدرضا گنگوزی، معلم روستای نوکجوی در شهرستان خاش استان سیستان و بلوچستان، در جریان تلاش برای نجات جان دانش‌آموزان جان خود را از دست داد. یک معلم دیگر هم زخمی شد. براساس گزارش‌ها او که می‌خواسته مانع فروریزختن دیوار کنار مدرسه روی دانش‌آموزان شود، زیر آوار مانده و در نهایت جان خود را از دست داده است.»

به گفته مقامات محلی، این حادثه پس از آن رخ داد که دیوار مخروبه و نیم‌کشیده مجاور مدرسه در اثر گردباد شدید یکشنبه ۱۵ فروردین در حال فرو ریزختن بر سر سه دانش‌آموزی بود که در هنگام زنگ تفریح در کنار آن ایستاده بودند. به دنبال آن، حمیدرضا گنگوزی و عبدالرئوف شه‌نوازی، دو معلم مدرسه «شهید رحیمی»، با سرت‌خود را به دانش‌آموزان رساندند و آن‌ها را از ماندن زیر آوار نجات دادند اما خود در ادامه گرفتار آوار شدند. هرچند این دو معلم با کمک اهالی روستا از زیر آوار خارج می‌شوند، اما حمیدرضا گنگوزی به پیش از انتقال به بیمارستان جان خود را از دست می‌دهد و عبدالرئوف شه‌نوازی نیز از ناحیه پا دچار شکستگی می‌شود.

آن‌گونه که علی‌رضا نخعی، مدیر کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان، به خبرگزاری «آنا» گفته: «در نزدیک‌ترین مرکز درمانی تا این روستا حدود ۶۰ کیلومتر است و به دلیل ناهموار

پایتولنت

شهر رنگ و رویش باز شده؛ بهار آمده با سبزی جان‌فزایش، هر طرف که سر بچرخانی یا شکوفه می‌بینی یا درخت‌هایی که با برگ‌های تازه‌رویده قیافه‌شان در سست مثل بچه‌های سلمانی‌رفته شده. قیچی کارگران زحمتکش فضای سبز هم سروصدایشان بلند شده و دست‌پیرایش بر سر درختان و شمشادهای شهر می‌کشند. شهری که بهار حال خودش و آدم‌هایش را خوش کرده. حالی که کارگران هم امید بسته‌اند نصیبی از آن در بهار و دیگر فصل‌های این سال ببرند. کارگرانی که سال ۹۵ را با امیدهایی بهتر و بیشتر از سال‌های گذشته شروع کرده‌اند. باشد که حال کارگران فضای سبز و همه کارگران این سرزمین مثل حال‌وروز این روزهای درخت‌ها و شمشادها باشد.



بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

معلمی که قهرمان شد...



حادثه انتقاد کردند و در این رابطه مطالبی نوشتند. شبنم رحمتی، روزنامه‌نگار، در همین رابطه چنین توییته نوشت: «هر جای دیگه دنیا بود مرگ یک معلم برای نجات دانش‌آموزانش تیر اثر اصلی روزنامه‌ها می‌شد. صبر کنیم ببینیم چندتا از روزنامه‌های ما این کار رو می‌کنن.» مرضیه رسولی هم با انتقاد از وضعیت روزنامه‌ها با اشاره به همین موضوع چنین توییته منتشر کرد: «باا مطبوعات دو هفته تعطیل بودن، دو هفته پر خیر! اون‌وقت تو ناراحتی چرا باها رو نبردن صفحه یک! چرا به کشته شدن معلم سیستان و بلوچستانی بی‌توجهی کردن!»

حسین نرورزی هم از زاویه‌ای دیگر ماجرای ایسن معلم و کار فداکارانه‌اش او را دیده است: «هر معلمی که جاننش رو برای دانش‌آموزانش فدا می‌کنه، مشتی است بر نظام آموزشی که سعی داره معلم‌جماعت رو اسیر بُن کالا و وام و... نشون بده. برای من هنوز معلمی ششغل آرمانی است که باارزش و والاست. اینکه معلم‌ها رو غالباً صرفاً افرادی تشنه بن و... تصور کنیم، غم‌انگیزه.» امیر کلهر، از کاربران توئیتر، هم در این رابطه چنین خبری را منتشر کر د: «یک میدان در شهر خاش به نام معلم فداکار و ایثارگر حمیدرضا گنگوزی نام گذاری شد. میدان جدید در تقاطع خیابان مرادریگی و شهید بهشتی است.»

در فیس‌بوک نیز یکی از کاربران به نام مجتبی در مطلبی در همین رابطه نوشت: «معلم فداکار مدرسه شهیدرحیمی روستای نوکجو از توابع روتک شهرستان خاش با ایثار جان خود، سه دانش‌آموزش را از ماندن زیر آوار و مرگ حتمی نجات داد. مرگ باشکوه معلم سیستان و بلوچستانی برای نجات جان دانش‌آموزانش یک طرف و ریزش دیوار یک طرف. اولی از بزرگی روح این معلم فداکار خبر می‌دهد و دومی از کمبودهای سیستان و بلوچستان. برای اولی باید تقد ایستاد و برای دومی باید با تمام وجود گریست.»



یکشنبه ● ۲۲ فروردین ۱۳۹۴ ● شماره چهل و هشت

A T I V E H N O

• ساختمان نیمه‌کاره-۳۲ •

• مسعود مشایخی •

سالی که نکوست

این چند وقت که نشر به چاپ نداشت یک جورهایی دلم برای نوشتن و بیشتر از آن برای پیام‌های همراه با عصبانیت دبیر تحریریه نشریه تنگ شده بود. من اصولاً آدم بدقولی هستم. این چند ماه که افتخار همکاری با نشریه را داشته‌ام همیشه با تاخیر مطلبم را فرستاده‌ام که امیدوارم سال جدید همراه با تحول و خوش‌قولی من باشد. سال نوراً به همه دوستان تبریک می‌گویم.

قبل از تعطیلات، ساختمان ما هم به تبع دستخوش تعطیلات عید شد و اکثر دوستان کارگر ما که از شهرهای دیگر آمده بودند به شهرهایشان و نزد خانواده خود رفتند و ساختمان خلوت شد و کارها نیمه‌تمام ماند. برای تعطیلات عید برنامه خاصی نداشتیم و به دیدوبازدیدهای عیدانه پرداختیم و به دیدن دوستان هشت‌په‌ری‌ام رفتیم. سری هم به ساختمان رزم و احوالی از قدرت پرسیدم که نگیان بود و همیشه همانجا حضور داشت. هیچ وقت ساختمانمان را اینقدر ساکت و خلوت ندیده بودم. از همان روزی که برای کار به اینجا آمدم همیشه صدای ماشین‌آلات ساختمانی بلند بود و همه مشغول کار بودند.

کیان هم به ساختمان آمد و ساعتی به کار مشغول شد. برای تعطیلات عید نتوانسته بود برنامه سفری ترتیب‌دهد. می‌گفت باهزار قرض‌وقوله سقفی بالای سر بچه‌هایش درست کرده و به خاطر قرض‌هایش نمی‌تواند مسافرت برود و عید امسال در خانه مانده است. الان هم آمده کارهای عقب‌مانده ساختمان را کمی جبران کند و کارش جلو بیفتد.

تعطیلات عید با همه خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش به پایان رسید و بعد از نصف ماه تعطیلی همه به سر کارشان آمدند و دوباره جنب‌وجوش و سروصدا در ساختمان ما جریان پیدا کرد. چند نفر از بچه‌ها هنوز از مسافرت نیمه‌بودند و کارها روی روال پیش نمی‌رفت. سر صبحانه هر کدام از بچه‌ها از جاهایی که رفته بودند و مسائلی که برایشان پیش آمده بود می‌گفتند. امیدعلی و پسرش روح‌الله می‌گفتند تمام تعطیلات عید را جایی دیگر مشغول کار بوده‌اند و استراحت آن چنانی نداشته‌اند. الیاس هم که مثل من همیشه به کارهای دامداری پرداخته می‌گفت پولی برای گردش رفتن نداشته. قییه دوستان هم که ماشین داشتند به سفرهای نزدیک رفته بودند، مثل محمد که می‌گفت برای رفتن به سفر راه دور پول زیادی لازم است که نداشته و مجبور شده به همین سفرهای نزدیک قناعت کند. حاج‌علی هم امسال عید جایی نرفت و بیشتر به کارهای ساختمان رسیدگی کرد. متأسفانه حاج‌علی هنوز با همسایه‌های ساختمان مشکل دارد و چند باری به دادگاه شهرداری رفته و هرروز که بازرسی برای بازدید از اوضاع محیطی ساختمان به اینجا می‌آید بچه‌ها همه دچار دلهره می‌شوند. استرس عدم امنیت شغلی همیشه با کارگران همراه است. هر آن امکان دارد همسایه‌های ساختمان پیروز پرورنده شوند و ما مجبور به ترک اینجا شویم و این یعنی دوباره بی‌کاری و به دنبال کار جدید دویدن. البته این همه هیاهو از بی‌برنامگی مسئولانی نشأت می‌گیرد که مجوز ساخت این قبیل ساختمان‌ها را صادر می‌کنند که الان کار به قسمت‌های پایانی رسیده و باید انبار تخلیه شود که این یعنی چند ماه تاخیر در پایان کار ساختمان. کار به جایی رسیده که بچه‌ها به دنبال کار و شغل دیگری هستند و می‌گویند بعد از تعطیلی کار دنبال کار دیگری می‌روند.

نوروز امسال برای من خوب شروع شد. علاوه بر اینکه با حاج‌علی تسویه‌حساب کردم، در چند جای دیگر که سال قبل کار کرده بودم به پولم رسیدم و تا حدودی قرض‌وقوله‌هایم را دادم و از این بابت سال خوبی برایم شروع شد.

